

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به حدیث معروفی که به تعبیر بعضی ها سنت صحیحه است إنما یحلل الکلام و یحرم الکلام. عرض کردیم با این متنی که هر دو را دارد منحصر به یک روایت است و این روایت نظیر ندارد و ما همیشه یک توضیحی برای این که ارزش احادیث را، مثلاً آن هایی که خیلی کاربرد زیاد دارد باید روی آن ها کار کرد همیشه عرض کردیم حدیث را وقتی بخواهیم مصدر یابی بکنیم که اصطلاح فهرستی برایش بکار بردیم غیر از سند است، سه نحوه و سه جور مصدر دارد:

۱. مصدر اولیه

۲. مصدر متوسط

۳. مصدر متاخر

متاخر آن مصدری است که الان به ما رسیده است پس حدیث دارای سه مصدر است. مثلاً همین حدیث مصدر اولیه اش احتمالاً کتاب یحیی ابن حجاج باشد که صاحب کتاب است، البته راویش خالد هست که یا پسر نجیح است یا پسر حجاج است. مصدر اولیه ایشان است آیا ایشان کتاب داشته یا نه آن را نمی دانیم، خبر نداریم اما احتمالاً مصدر اولیه ای که نوشته شده کتاب یحیی ابن الحجاج باشد که مرحوم نجاشی توثیق کرده است.

پرسش: خالد بعدش است یا قبلش است؟

آیت الله مددی: مصدر یعنی آن که نوشته شده است. ما اصطلاحاً همیشه عرض کردیم حدیث را ما روی قواعدی که داریم یکی از نکات مهمش این سیر تاریخی به لحاظ ضبط است مثلاً اگر شما حدیث دارید لا تعاد الصلوة إلا من خمس، فرض کنید علی ابن ابراهیم عن ابیه عن حماد عن حریر عن زراره عن ابی جعفر، سندش این جوری است. ظواهر این است که امام باقر این مطلب را شفاها

فرمودند و در مدینه و ظواهر این است که این را زراره شفاها در کوفه نقل کرده است اما حریر اولین کسی است که نوشته است. یکی از برکاتی که علمای ما این فهرست را نوشتند ما تاریخ حدیث را به این لحاظ داریم. این سنخ بحث ها الان در دنیای روز، در سطح دانشگاهی دنیای روز خیلی محل اعتناست، خیلی به آن ارزش قائلند چون تاریخ روشن می شود. اگر نقطه ابهامی باشد روشن می شود اما شما یک حدیثی که در کتاب بخاری هست این تاریخ را در حدیث بخاری نمی توانید بگویید. این کار را شما در بخاری نمی توانید بکنید

پرسش: این جا خالد شفاهی گفته است

آیت الله مددی: احتمالا، چون خالد ظاهرا اگر خالد ابن نجیح باشد در خدمت موسی ابن جعفر بوده، ظاهرا اهل تجارت هم بوده، شاید هم اهل یمن بوده چون یک روایت دیگر دارد البته آن جا دارد که خالد الخزاز.

پرسش: این جا هم دارد مولی کوفی

آیت الله مددی: آن وقت در کشی دارد کانا یختمان ابالحسن، یک مقدار هم سوالات ایشان در همین تجارت است، در بیع و فروش است. شاید اصحاب ما هم که به ایشان اعتماد کردند روی این جهت اعتماد کردند. سرّ اعتماد به ایشان این است. در خدمت حضرت موسی ابن جعفر، ابالحسن را عند الاطلاق عرض کردیم مراد موسی ابن جعفر است. ابالحسن اول هم در روایات مراد موسی ابن جعفر است. در تاریخ مراد حضرت امیرالمومنین است اما در روایات ما ابالحسن اول موسی ابن جعفر سلام الله علیه است.

علی ای حال ببینید این یکی از نکاتی است که امروزه در دنیای علم و در دانشگاه خیلی روی آن کار می کنند چون برای مسئله تاریخ خیلی ارزش قائلند یعنی الان ما در مدینه مثلا شفاها. طبیعتا انتقال یک میراث از مدینه به کوفه، اصلا یکی از مناشی تعارض روایات ما این است، تعارض را خیلی حل می کند و چون نزدیک باب تعارض هم هستیم این توضیح را الان عرض بکنیم.

این اختلاف دو جا یعنی اختلاف صدور حکم و اختلاف جایی که حکم تدوین شده، صدور غالبا مدینه است و تدوین در درجه اول کوفه است. عرض کردم تدوین ما غالبا از حدود سال ۸۰ شروع شده، من این سیر تاریخی را دائما می گویم چون می خواهم حالت

ارتکاز پیدا بکند تا ۱۵۰، این اصل تولید علم پیش ماست. از ۱۵۰ تا حدود ۲۵۰ تولید علم داریم لکن به این شدت نیست، کم است، کمتر شده. از ۱۵۰ به بعد بیشتر تنقیح و تصحیح و تجمیع میراث های ماست، تولید داریم کم است، از حضرت رضا داریم، از حضرت هادی نسبتا خیلی داریم و این متأسفانه حتی ما شیعه ها این مطلب را درست نمی دانیم. از امام عسگری هم داریم. اما تولید عمده ما از ۸۰ زمان امام سجاد تا زمان امام صادق ۱۵۰ است و این تدوین بیشترش نزدیک ۸۰، ۸۵ درصد در کوفه است. چهار پنج یا شش درصدش در بصره باشد. یک چیز مختصرتر از این در مدینه داریم، خیلی مختصر توسط اشعری ها به قم رسیده باشد چون آن ها عرب بودند و یمنی بودند و إلا خود قمی ها که عربی بلد نبودند. یک مقداری در این تاریخ را هم داریم که به قم، به جاهای دیگر هم رسیده خیلی کم است، این مقداری که رسیده خیلی کم است. بعد از این داریم مثلاً در قم مقداری تولید علم است مال ائمه متاخر ما. پرسش: منظورتان از تولید علم یعنی چه؟

آیت الله مددی: یعنی این ها اصلند، این ها نقل کردند و بعد آمدند روی این نقل ها کار کردند. این کار بعدی تصحیح و تنقیح و ارزیابی و کم و زیاد، قبول بکنیم یا نکنیم مراحل بعدی است.

پرسش: منبع اصلی کدام است؟

آیت الله مددی: منبع اصلی این است.

بعد از ۱۵۰ تا تقریباً ۳۱۰ مکتب اول بغداد است، این ها خیلی کار کردند و خیلی هم مردمان دقیق اند مثل ابن ابی عمیر، بزرگان اصحابند. این خط بغداد است. این ها مقدار زیادی، ابن ابی عمیر حدیث امام صادق و امام باقر است، یونس حدیث ائمه است. خودشان هم تولید علم دارند یعنی خودشان سوال کردند اما خیلی کم است. بیشترش مرحله تدوین است.

از ۳۲۰، ۳۳۰ به بعد که آل بویه بغداد را می گیرند مکتب دوم بغداد شکل می گیرد تا خروج شیخ از بغداد در ۴۵۰. ۱۱۶ سال با آمدن آل بویه به بغداد در ۳۳۴ تقریباً مکتب دوم بغداد شکل می گیرد. کلینی قبل از این تاریخ است. از نظر علمی اولین کسی که آمده کلینی است اما این ترویجش توسط رواج سیاسی و نفوذی است که شیعه در زمان آل بویه در بغداد پیدا می کند. این زمان

یعنی از آمدن کلینی تا خروج شیخ از بغداد یکی از مهم ترین مکتب های فکری شیعه است. از ۳۲۰ تا ۴۵۰، یعنی خود کلینی که در قم بود این قدر شهرت در قم نداشت، اصلا ما از قمی های بزرگ راوی از کلینی نداریم، خیلی عجیب است. مثلا مرحوم صدوق توسط محمد ابن محمد ابن کلینی از ایشان نقل می کند، خود او هم مجهول است جز این که واسطه بین او و کلینی است. خیلی عجیب است. در صورتی که خود کلینی که به بغداد آمده بزرگان و اجلاء از ایشان نقل کردند. آن چه که شیخ طوسی اول کتاب مشیخه طریقهش را به کلینی نوشته همه بزرگان اند که این ها همه بغدادی اند. در بغداد از کلینی شنیدند. لذا ما اصطلاحا می گوئیم که مکتب دوم بغداد با آمدن کلینی به بغداد شروع می شود، با خروج شیخ طوسی از بغداد و آمدنش به نجف تمام می شود. این گل سر سبد کل مکتب تشیع در آثار شیعه این است، آثار ما این است. الان بالای نود درصد افکار ما در فقه و اصول و رجال و حدیث الی آخره و تفسیر را همین الان که خدمتان نشستیم مدیون این مکتبیم. این که می گویند تا دویست مقلد شیخ بودند عرض کردم درست نیست، تا الان مقلد شیخ اند. لکن توجه ندارند چطور مقلد شیخ اند.

پرسش: اصول را هم فرمودید؟

آیت الله مددی: بله اصول را شیخ و سید مرتضی نوشتند، ذریعه و عدة شیخ. البته اصولی که بعد ها علامه نوشت متأثر به این است لکن ریشه ها را عرض میکنم. به طور کلی کم و زیاد دارد، طبیعتا در این مدت کم و زیاد کردند اما به طور کلی ما مدیون این مکتب دوم بغدادیم چون مکتب دوم بغداد مجموع میراث های گذشته را گرفت، تنقیح کرد، تصحیح کرد، بررسی کرد، خود شهر بغداد هم شهر بزرگی بود یعنی در کل این منطقه غیر از هند و چین، آن وقت پکن نمی گفتند خانبالق می گفتند. غیر از خانبالق که چین بود و غیر از هند، اصلا در کل این منطقه بغداد شهر نمونه بود یعنی نظیر نداشت. بزرگترین عارف و صوفی مثل جنید و حلاج در بغدادند، بزرگترین فقیه، بزرگترین محدث، شما در هر چیزی نگاه بکنید تراز اولش در بغداد است. محیط علمی و لذا شیخ طوسی این همه مناقشه می کند، این همه کار می کند. سید مرتضی اصول می نویسد می خواهد در مقابل آن ها باشد و خیلی هم سریع است. این شافی سید مرتضی خیلی ارزش دارد، این مغنی قاضی عبدالجبار، این قاضی عبدالجبار هم جز شخصیت های عجیب تاریخ است. اصلا

می گویند چهارصد هزار صفحه به خط خودش نوشته است. تصورش برای ما مشکل است، حالا یا ورقه یا صفحه و انصافا کتاب مغنیش یک کتاب بزرگی است. این جلد آخر مغنی در امامت است، شافی را سید مرتضی بلافاصله در نقض ایشان نوشته. خیلی عجیب است، انصافا این قدرت انتقال و سرعت انتقال که یک شخصیت بسیار که اعتزالی هم هست، ایشان باید بزرگترین معتزلی باید حساب بشود. اصلا ما در بحث اصول بعضی از ابحاث اصول را گفتیم که مبدعش قاضی عبدالجبار است و لذا این بحث هم را آن جا مطرح کردیم که اصلا معنای این بحث چیست چون مبدعش قاضی عبدالجبار است باید روشن بشود که هدف ایشان از طرح این بحث چه بوده است.

غرض این که این سید مرتضی این قدر جلیل القدر است که واقعا آدم تعجب می کند، شاید یک فاصله کمی به نظرم قاضی عبدالجبار ۴۲۰ است، مرحوم سید ۴۳۶ است، فاصله شان هم زیاد نیست، غرض خیلی عجیب است با فاصله کم مثل این که الان امروز مثلا در آمریکا یک کتابی علیه اسلام نوشته بشود روز بعد یکی از علما متصدی جوابش بشود، خیلی به سرعت و از عجائب این است که عین عباراتش را هم آورده است، قال و بعد هی رد می کند و از لطائف این است که آنی که سید از قاضی عبدالجبار می گوید با این نسخه مطبوع هم فرق دارد، این خیلی عجیب است، این نسخه مطبوع عبدالجبار با آن نقل سید مرتضی فرق می کند. این ها همه دقت و عظمت این شخصیت ها را نشان می دهد. انصافا ما همین الان هم مدیون مکتب دوم بغداد هستیم. لذا من این ها را که توضیح می دهم برای این که حدود کار ها روشن بشود که چه کاری کردند، چه در اختیارشان بوده و ما الان باید چکار بکنیم؟ ما که می گوییم فقط جنبه حکایت دارد بلکه جنبه این که ما الان چه کاری را باید انجام بدهیم.

پس بنابراین راوی اول خالد ابن نجیح است که احتمالا شفاهی است. یحیی ابن الحجاج احتمال بسیار بسیار قوی کتاب او باشد. مصدر دوم کتاب ابن ابی عمیر است که مصدر متوسط است. این شواهدش زیاد است و مصدر دیگر متوسط کتاب حسین ابن سعید است. مصدر متاخر ما کلینی است، این جز مصادر متاخر است. این تقسیم بندی را اگر مراعات بکنیم یعنی این حدیث در مصادر اولیه آمده، در مصادر میانه هم آمده، در مصادر متاخر هم آمده. مصدر متاخر ما اصولا سه تا را بررسی می کنیم کلینی، صدوق و شیخ. در

.....
صدوق نیامده اما در کلینی و در شیخ آمده است و کتب حسین ابن سعید اجمالا کتب مشهوری بودند، نمی شود انکار کرد. شواهد تاریخی حدیث به لحاظ مصدري شواهد قوی ای هست. این به لحاظ مصدري. به لحاظ سندی هم که بعد ان شا الله متعرض می شویم.

پرسش: مبهم ۱۳:۵۰

آیت الله مددی: شاید دیده مصدر آن است دیگر احتیاج نداشته از حسین نقل بکند، شاید تشخیص این بوده.
و نسخه ای که ابن ابی عمیر، ببینید ما در بحث مصدر شناسی هم خود مصدر را الان شناسائی می کنیم، این کاری بود که در قم شد، از سال ۲۰۰ تا ۴۰۰ هم مکتب قم است. دو تا مکتب بغداد است، اساسش مکتب کوفه است، بعد مکتب بغداد اول و دو است و همراه مکتب دوم بغداد، مکتب قم است. حدود دویست مکتب قم شروع شده تا حدود ۴۰۰ یعنی شیخ صدوق که فوت کردند دیگر ما شخصیتی در تراز ایشان در قم نمی شناسیم. ایشان ۳۸۱ وفاتش است لذا می گوییم حدود ۴۰۰.
مکتب قم هم مزایای خاص خودش را دارد، البته انصافا تاثر ما شیعه به طور کلی الان به مکتب دوم بغداد به مراتب بیش از قم است. یک چیزی حدود شش درصد، هفت درصد یا هشت درصد ما متاثر به قم هستیم و إلا بیشترین تاثر ما به مکتب بغداد است و اگر مطلبی در مکتب قم و در مکتب بغداد جا بیفتد این دیگر خیلی ارزش بالایی دارد مثل همین زیارت جامعه. این زیارت جامعه را اگر از زاویه مصدري نگاه بکنید چون اول صدوق آورده، کلینی ندارد و بعد از صدوق هم مرحوم شیخ طوسی در بغداد و بعد هم که بین شیعه جا افتاد. انصافا چنین مصادری ارزش خیلی بالایی پیدا کردند. این جا الان فعلا روی مصدر شناسی کار کردیم، روی سند نرفتیم، روی مصدر شناسی که حساب بکنیم این طور است پس این حدیث را به لحاظ مصدر شناسی هم اجمالا عرض کردیم و مصدر اول و مصدر میانه و مصدر متاخر را هم عرض کردیم. انصافا مصدر متاخرش کتاب کافی خیلی ارزش دارد لکن از این که صدوق نیاورده خب معلوم می شود چون شواهد ما نشان می دهد که صدوق شاگرد ابن ولید است، ابن ولید معاصر کلینی است، ظاهرا این معاصر قبول نداشته چون صدوق یک چیزی شبیه این را آورده اما این را نیاورده. این اجمالا راجع به این حدیث.

پرسش: این که بیشتر کتب اربعه ما از مکتب قم هست این

آیت الله مددی: نه مکتبی که در قم قبول شده، حالا فرض کنید کلینی در قم احتمالا نوشته یا به قول نجاشی در ری نوشته اما در بغداد جا افتاده، در قم جا نیفتاد.

این راجع به این روایت. تا این جا ما دنبال این بودیم که شواهد این حدیث را نقل بکنیم. عرض کردیم که این روایت مبارکه در کتاب ابن ابی عمیر شواهد ما کاملا کافی است که در کتاب ابن ابی عمیر بوده، کاملا کافی است، دو راه به کتاب ابن ابی عمیر داریم هر دو راه هم معتبرند و عرض کردیم در مصدر شناسی ما غیر از این که مثلا می گوییم کتاب ابن ابی عمیر، یک بحث دیگر نسخه شناسی را هم می گوییم. طبعا می دانید که این بحث ها خیلی دوردور است، این نسخه ابراهیم ابن هاشم است که در قم بود. عرض کردیم انصافا شواهد کاملا واضح است که این نسخه در قم جا افتاده است یعنی از وقتی این نسخه به قم آمده مثلا سال های ۲۰۰، ۲۲۰ به قم شاید آمده باشد این نسخه در قم کاملا جا افتاده و نسخه قابل قبول بوده. مرحوم حسین ابن سعید اهواز هم رفته.

پس بنابراین کاملا واضح است که در کتاب ابن ابی عمیر به لحاظ شواهد موجود ما احتیاج به تعبد هم نداریم، با جمع شواهد و اطلاع به واقع تاریخی به نظر من کاملا واضح است که در نسخه ابن ابی عمیر بوده. مشکل این است که متأسفانه فقط در این نسخه است یعنی یک مشکلی که این حدیث الان دارد منحصر به این مصدر است. ما در هیچ جای دیگر از روایات اهل بیت و روایات دیگر در کتاب ابن ابی عمیر غیر از این جا نداریم إنما يحلل الكلام و يحرم الكلام چون عرض کردم این مطلب بوده که گاهی ائمه علیهم السلام یک نکته ای را می فرمودند و آن نکته این است که اصولا علم ما اهل بیت ریشه ای است، إنما هی اصول علم مثلا علّم رسول الله امیرالمومنین الف باب من علم ینفتح من کل باب الف باب. هزار قاعده کلی، هزار باب را به امیرالمومنین تعلیم داد از هر بابی هزار باب یعنی کلی، اصول. این خیلی مهم است، این اگر واقعا باشد یعنی پیغمبر به امیرالمومنین در این مرض موت بوده یا در جای دیگر بود یک میلیون باب را به ایشان یاد داده، خیلی عجیب است یک عدد فوق العاده ای است. یک میلیون باب. و در نظر بگیرید که در جواهر که تقریبا فعلا پر فروع ترین کتاب فقهی ماست فروع در جواهر کلا ۶۳ تاست، شما حساب یک میلیون باب

کلی را با ۶۳ هزار فرع و لذا مثلاً مرحوم صاحب وسائل یک کتابی دارد الفصول المهمة فی اصول الائمة، مراد ایشان از اصول اصطلاح اصول ما نیست، روایاتی که کلی است جمع کرده کار خوبی هم هست، الان هم شما می توانید اضافه بکنید. یک مقدار کلیات حدیث رسول الله هم در کتاب جامع الصغیر سیوطی آمده است چون جامع الصغیر حسب حروف هجائی آورده مثلاً کل عده ای از روایات که هست البته سیوطی روایات خیلی ضعیف را نیاورده، حالا آن جامع الصغیر هم یک شرحی دارد مثلاً ما من فلان، من کان فلان. این مجموعه روایات و الفاظی که در آن هست که به اصطلاح اصولی ما یا عموم است یا اطلاق است یا به منزله عموم است مثل الذی دخل بیتی فله کذا، این به منزله عموم است. توضیحاتش در محل خودش. مرحوم آقای صاحب وسائل این ها را جمع کرده. کار خوبی است، الان هم جمع بشود بیشتر از این می شود، مجموعه روایاتی که عنوان کلی دارند مثل إنما يحلل الکلام و يحرم الکلام.

آن وقت این اصول یکی از نکات مهم، در بعضی از روایات دارد که من کان علی یقین فلیمض، قلت هذا اصل؟ قال نعم. این تعبیر اصل در کلمات اهل بیت هم آمده، إنما هی اصول علم نرثها کابر عن کابر. یک عبارت مشهوری هم هست به قول خودشان صحیح بزندی، إنما علينا القاء الاصول و علیکم التفریع، عرض کردیم سندش صحیح نیست، به صحیح مشهور شده. دو تا روایت است، یکی از حضرت رضاست یکی از امام صادق، هر دو در کتاب بزندی است و هر دو اشکال دارد.

علی ای حال إنما علينا القاء الاصول و علیکم التفریع. این تعبیر یک تعبیر لطیفی است. آن وقت این نکته را دقت بکنید آن مطلب که إنما يحلل الکلام و يحرم الکلام اگر جز اصول اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین باشد عادتاً باید در بیش از یک روایت بیاید چون خدمتتان عرض کردم این اصول یک: باید ثابت بشود، دو: باید معنا بشود، سه: باید حدودش مشخص بشود. همیشه در این اصول این قاعده را داشته باشید. یک: ثابت بشود که این جز اصول اهل بیت است، دو: معنا بشود که يحلل الکلام و يحرم الکلام یعنی چه؟ سه: حدودش مشخص بشود، در کجاها می آید و در کجاها نمی آید و انصافاً الان مشکل ما فقط تطبیقی که داریم در باب مزارعه است. ان شا الله بعد از این آن جا را می خوانیم، در باب مزارعه سه تا تطبیق شده یعنی سه تا حدیث داریم که تطبیق شده لکن در آن

تطبیقات فقط دارد إنما يحلل الكلام، دیگر یحرم ندارد. کل حدیثی که ما فعلا از اهل بیت داریم یک دانه اش یحلل و یحرم دارد که الان مشغولیم. جای دیگر هم نظیر ندارد. إنما یحرم در بحث مزارعه است. در آن باب مزارعه تصادفا سه تا حدیث داریم. در یک باب واحد هم هست که ان شا الله بعد از این نوبت آن جا می شود.

آن وقت این بحث مطرح می شود که آیا می شود با این مقدار از این یک اصل در آورد یا نه؟ این نکته فنی این است. ببینید مرحوم کاشف الغطاء در مقابل آن حرف اهل سنت در مجله این بود العبرة بالمعانی بالالفاظ، ایشان آمد گفت العبرة بالالفاظ مع المعانی. آن وقت به این تمسک کرد: إنما یحلل الكلام. پس بنابراین ما می خواهیم با این یک اصل درست بکنیم در مقابل آن اصلی که آن ها در فقه حنفی درست کردند ما می خواهیم با این اصل درست بکنیم. آیا این را می شود اجمالا با این حدیث اثبات کرد؟ انصافا به لحاظ مصدر متوسطش که کتاب ابن ابی عمیر باشد عرض کردم در مکتب اول بغداد تقریبا می شود گفت که شاخص ترین چهره ابن ابی عمیر است. چون یونس مرد فوق العاده ای است. انصافا اطلاعات فراوانی هم دارد خیلی کار کرده لکن عرض کردم که یونس بین قمی ها متهم بود که قائل به رای و تجسیم و مبانی کلامی فاسد و إلى آخره دارد.

ابن ابی عمیر هیچ نحو اتهام ندارد. نه ابن ابی عمیر خیلی (مبهم ۲: ۲۴) برای حدیث است نه خیلی مناقشات شدید می کند رد بکند، یک حدیث شناس بسیار بزرگی است، معتدل هم هست، فقیه هم هست، ابن ابی عمیر فوق العاده است. اصلا این زندانش را هم می گویند بیشتر، بعضی ها گفتند به خاطر این که قاضی بشود لکن احتمالا برای این که بزرگان شیعه را در بغداد معرفی کند یک سال ایشان را زندان کردند و ایشان این کار را نکرد. ۱۲۰ تا هم شلاقش زدند.

پرسش: تعدد روایت که جزئی است.

آیت الله مددی: آهان، این إنما یحلل الكلام روشن شد که چرا ما روی این حدیث این قدر مانور می دهیم نکته اش این بود.

عرض کردیم خود مطلبش نه با این لفظ در کتاب کافی که تهذیب از ایشان نقل کرده آن هم از یحیی ابن الحجاج آمده که احتمالا مصدر اول آن باشد. آمده اما این ذیل توش نیست، این لفظش هم این نیست مضمونش این است. این مضمون در کتاب دعائم هم آمده و یکی از عجائب این است که چرا در کتاب فقه الرضا نیامده است. خیلی عجیب است، برای ما خیلی تعجب آور است.

پرسش: دعائم معتبر نیست

آیت الله مددی: نیست به لحاظ این که اختیار فتوا کرده، از این جهت است. می دانم دعائم مال قاضی نعمان است، شرحش مفصل است.

معلوم می شود که دعائم این نسخه را یا ندیده یا قبول نکرده، نسخه را که قطعا دیده، نوادر ابن ابی عمیر که قطعا پیشش بود. فعلا عرض کردیم دعائم اگر بر فرض هم میراثش شیعی باشد خودش اسماعیلی است لکن جزء میراث هایی است که به مصر رفته است. مصر محیط علمی ما نبوده. اصولا اسماعیلی ها محیط علمی نداشتند، اسماعیلی ها بیشتر دنبال حکومت و سیاست و این کار ها بودند، دنبال بحث علمی نبودند.

علی ای ال غیر از آن جهت نسخی که در اختیار ایشان بوده چون در محیط علمی نبوده خیلی خوب بررسی نشده اما به هر حال کتاب های بسیار مهمی در اختیار ایشان بوده و من توضیحاتش را سابقا در جاهای دیگر عرض کردم. این راجع به این روایت و این نکته.

پرسش: این که حسین ابن سعید کتبش معمول علیه بوده این نشان نمی دهد که در قرن سوم بین شیعه جا افتاده؟

آیت الله مددی: بله بلا شک جا افتاده مخصوصا از کتاب ابن ابی عمیر اما نقاد نیست. چون من این را در بحث اصول توضیح دادم، در بحث حدیث لا تنقض الیقین بالشک آن جا این توضیح را دادم عبارت نجاشی این است صَنَّفَ الْکُتُبَ، معلوم می شود این کتب ثلاثین ایشان مَصْنَفٌ بوده، از آن ور این است که کتب معمول علیها بوده لذا عرض کردیم احتمالا مراد از تصنیف در عبارت نجاشی چون این را ننوشتند ما گاهی اوقات بعضی از مطالب را خیلی خارج می شویم چون شاید در جای دیگر غیر از این جا پیدا نشود. عرض کردیم مراد از مصنف در این اصطلاح یک اصطلاحی بوده اهل سنت می گفتند یُکْتَبُ حَدِیْثُهُ و لا یُحْتَجُّ به، گاهی اوقات اصلا لا

یُکْتَبُ حدیثه، گاهی اوقات می گفت حدیثش را نوشتیم بعد آتش زدیم، پاره کردیم چون دو جور خوانده شده فخرقنا پاره کردیم یا حرّقنا آتش زدیم. این ها مراتب ضعف حدیث است، این اصطلاح است، یکتب و لا یُحتج به، حدیث این و کتاب ایشان ارزش نوشتن داشت اما این که به همه اش عمل بکنیم نه، تنقیح نشده است. کتاب کافی تنقیح شده، فرق بین کتاب کافی و حسین ابن سعید این است. کتاب صدوق تنقیح شده پس کتب حسین ابن سعید مشهور، معروف، علیه المعول و علیه المرجع لکن باید تنقیح می شد، این فقیه می گفت این یکیش را قبول دارم آن را قبول ندارم. چون ممکن است خود حسین ابن سعید به مقداری که حدیث را دیده آورده اما خودش هم شاید به آن عمل نکرده است. این یُکتب یک معنای خاصی بود، چون تا حالا ندیده بودم حالا باز عرض کردم. این را بنده می گویم، از کسی هم نشنیدم و جایی هم ندیدم. اگر بخواهید به کسی بد و بیراه بگویید به بنده نمی گوید، از کسی هم نقل نمی کنیم. در عبارتی را که ما دیدیم بعد از تأمل در کتاب حسین ابن سعید به ذهن این می آید که مراد از صَنَف چون نجاشی فوق العاده است، حالا یک توضیحی هم امروز یا فردا عرض میکنم، این کتاب رجال نجاشی باید کتاب درسی حوزه بشود. خیلی فوق العاده است. ما بعضی از عبارات نجاشی را سه روز درس گفتیم. واقعا کتاب نجاشی مثل فهرست شیخ نیست، واقعا فوق العاده است. این که ایشان می گوید و صَنَف اشاره به این است. احتمال هم دارد اشاره به این است که کتبش مصنف است یعنی یکی در صلوة و یکی در صوم است لکن ظاهرا ما احادیث زیادی در کتاب حسین داریم که اصحاب بعدی ما اصلا نیاوردند. این خیلی مهم است لذا به ذهن من این جور رسید، این به ذهن خود بنده رسیده که مراد از آن تصنیف این است که کتب حسین ابن سعید تُکتب و لا یحتج به یعنی اعم از این که یحتج یا لا یحتج اما ارزش نوشتن دارد. باید بحث بشود حجت است یا نه، قرائن کافی است یا نه. این هم راجع به این مطلب.

پس یک نکته تا این جا عرض کردیم که این حکم را در جاهای دیگر داریم اما این ذیل نیامده است.

در کتاب ابن ابی عمیر مرحوم ابن ابی عمیر که مرحوم کافی، مصدر متاخر ما کافی است از کتاب ابن ابی عمیر نقل می کند از عبدالرحمن ابن حجاج، حجاج توش دارد اما یحیی نیست.

قال قلت لابی عبدالله الرجل یجیء فیقول و یطلب المتاع

خیلی متنش شبیه متن خالد است

فقاوله علی الربح

با او مقابله می کنم.

ثم اشتريه. می روم آن را می خرم، مثلاً می گویم من برای تو چای فلان می آورم کیلویی صد تومان، قبول می کند اما هنوز بیع

نکردم. بعد می روم از یک جایی این چایی را هشتاد تومان، نود تومان می خرم

ثم ابيعه منه، می آیم به او به صد تومان می فروشم.

فقال اليس إن شاء اخذ و إن شاء ترك.

این عین عبارت خالد است، همین روایت یحیی ابن حجاج.

اليس إن شاء اخذ و إن شاء ترك، قلت بلى، قال لا بأس به. حضرت فرمود لا.

ببینید تا این جا عین سوال همان است. دیگر توش إنما يحلل الكلام و يحرم الكلام ندارد. این ذیل توش نیامده است.

آن وقت در این جا دارد قلت فإن من عندنا يفسده، قال و لم، چرا؟ قلت باع ما ليس عنده، چون از پیغمبر نقل شده لا تبع ما ليس

عندك.

قال عليه السلام فما يقول في السلم، آن فقهای که در کوفه، عندنا یعنی کوفه. چون عرض کردیم این صحبت ها در مدینه شده،

عبدالرحمن ابن حجاج مرد بسیار بزرگواری است، در خدمت امام صادق است

قد باع صاحبه ما ليس عنده

چون می دانید که اگر کالا و پول هر دو حال باشد نقد می گویند، کالا حال باشد پول بعد باشد نسیه می گویند. عکس این پول نقد باشد کالا متاخر باشد این را سلم می گویند. می گوید الان بهت می فروشم صد کیلو مثلا انار را بعد از یک ماه، این را اصطلاحا سلم می گویند. خب امام می گوید آن جا هم باع ما لیس عندک، الان انار ندارد تا انار برسد، باع ما لیس عندک. قلت بلی.

متنش مال ابن ابی عمیر است، کتاب ابن ابی عمیر است. البته عرض کردم یک مشکل دیگر ابن ابی عمیر دارد با آن جلالت شان که البته این مشکل به یک نحوی در کتاب حل شده است چون معروف است که یک سال ایشان را زندان کردند. ۱۲۱ شلاق هم زدند، چقدر هم مصادره مال هم کردند و ایشان تحمل کرد، می گویند برای این که علمای شیعه و بزرگان شیعه را در بغداد معرفی بکند. شاید هم مراد شخصیت های سیاسی شیعه بود چون بعضی از خاندان هایی که در آن زمان در بغداد بودند خاندان های سیاسی هم بودند چون بعید است که آل بویه صاف بیایند ۳۳۴ بغداد را بگیرند. احتمالا خاندان هایی مثل خاندان نوبختی بودند که هم در قدرت سیاسی بودند و هم زیر زیرکی بالاخره زمینه را آماده کردند برای سلطه شیعه در بغداد.

آن وقت ایشان می گوید که وقتی شلاق زیاد شد دیگر تحمل کم شد، نزدیک بود اسم ببرم، پسر یونس ابن عبدالرحمن پیش من تجلی پیدا کرد، خیلی عجیب است. به من گفت یا ابا احمد موقفک بین یدی الله. می گوید لذا تحمل نکردم چیزی نگفتم. خدا را در نظر بگیر.

غرض این که کتاب های ایشان را می گویند یا خواهرش یا مادرش یا دخترش دفن کرده بود. در آوردن کتاب یک مقداری سند ها را خراب کرده بود. ما همیشه عرض کردیم آن باران یا خاکی که خورده چشم ندارد به سند بخورد، متن را هم خراب می کند، این طور نیست که حتما سند را خراب بکند، متن هم آسیب می بیند لذا ایشان به آن نسخی که در دست مردم بود یا با حافظه خودش، لذا متون روایت ابن ابی عمیر با جلالت شان ایشان باید رویش کار بشود. اصولا چون باید ثابت بشود که این نسخه های قبل از زندان است یا بعد از زندان است، آن نسخه شناسی که عرض کردم مثلا همین جا ما گیر کردم، قلت بلی قال فإنما، این خیلی عجیب است. این قال و

فإنما، به ذهن می آید این قال اصلا زائد باشد. قلت بلی فإنما صلح من اجل أنهم. این نکته لطیفی است که چرا اگر حال باشد نمی شود بفروشد بیع ما لیس عنده است اما اگر به صورت سلم باشد می شود.

فإنما صلح من اجل أنهم یسمونه سلما، إن أبی

این قال باید این جا باشد، قال إن أبی کان یقول، باید این طور باشد یعنی حضرت صادق. غرض به هر حال نسخه ابهام دارد. به هر حال مضمون مطلب را ما فهمیدیم. حالا نسخه ابهام دارد جای خودش.

ببینید طرح صحبت را ببینید، می گوید آمد گفت من از تو چای می خرم، می گوید تو چای نداری، ده کیلو چای می خرم کیلویی صد هزار تومان. امام این جور می گوید اگر گفتی به تو فروختم ده کیلو چای به کیلویی صد هزار تومان فروختم این بیع ما لیس عنده است چون پیغمبر فرمود لا تبع ما لیس عندک، کالا حاضر نبود، اگر گفتید بله من سعی می کنم به تو آماده بکنم، إن شا اخذ و إن شا ترک، بعد رفتی خریدی آمدی بهش فروختی این درست است. این دو صورت.

صورت سوم: اگر شما گفتی من صد کیلو انار فروختم بعد از یک ماه پولش نقد شد این هم درست است. نمی گویی صد کیلو انار فروختم، می گوید صد کیلو انار فروختم به نحو سلف به قول ایرانی ها یا سلم، اگر که بیع را انجام دادی و آن کالا نبود این بیع ما لیس عنده است، اگر مقاوله بود، چانه زدن بود، مساومه بود این درست است چون بهش نفروختی، بعد می روی می خری به او می فروشی. می گوید فلان چای را می روم کیلویی صد تومان بهت می فروشم، می گوید خیلی خوب، می فروشم، بعد که می روی ۸۰ تومان می خری به صد تومان می فروشی، این هم درست است. می گویی آقا صد تومان انار بهت فروختم بعد از یک ماه، سلف، می گویند این هم درست است پس یک صورتش نادرست بود دو صورتش درست. آن وقت این جا اگر آن روایت خالد این جا بود خیلی شیرین بود. تمام این مقدمات را برای این گفتیم که إنما یحلل الکلام و یحرم الکلام. یعنی شما اگر به آن نحو عقد بستید درست است. به این نحو عقد بستید باطل است. من فکر می کنم اصلا شاید این کلام امام بود، حالا یک جابجایی شده، چون دارد قال فإنما صلح

من اجل أنهم يسمونه سلما، می گوید چون قید سلم و سلف می آورد خود معنای سلف این است که کالا پیش من نیست، خود معنای سلم این است . این انگور پیش من نیست. روشن شد؟

پرسش: مبهم ۳۶:۵۰

آیت الله مددی: ثمن حکم آن است، آن حکم قبضش است. نه سر بیع ما لیس عنده.

یعنی در حقیقت روایت خالد را که ما می خوانیم فقط صدر حکم را دارد، خیلی هم شبیه روایت عبدالرحمان ابن حجاج است، ذیلش که سلم است توش نیامده است. اگر ما فرض را بر این بگذاریم که در کتاب ابن ابی عمیر صدر و ذیل هر دو بودند إنما يحلل الكلام بعد از آن ذیل بوده، هیچ مشکل ندارد، حدیث خیلی روشن می شود. امام سه نحو بیع را فرض می کند، می گوید یک فرضش درست نیست، بگویید به تو فروختم چای کیلویی صد هزار تومان و چای هم نداری، این بیع ما لیس عنده است.

دو: من به تو به صد هزار تومان می فروشم، این درست است، می روی می خری و بعد به ایشان می فروشی.

سه: من صد کیلو انار به صورت سلم می فروشم، الان هم انار نداری، این هم درست است.

پس نکته این شد که با کلام یکی درست می شود و یکی خراب می شود. اگر ما فرض را به این بگذاریم که روایت خالد ابن حجاج این جور بوده که اول فرض ما لیس عنده داشته، بعد بخش سلم داشته بعد این ذیل آمده این هیچ مشکلی ندارد.

آیا کلینی که هر سه روایت را آورده نظر مبارکش به این است؟ چون کلینی از یک طرف این روایت را آورده که بعد از بیع ما لیس عنده گفته إنما يحلل، بعد روایت محمد ابن عیسی عبیدی را از همین کتاب آورده است. آن همین حکم هست ذیل توش نیست، إنما يحلل توش نیست، بعد روایت ابن ابی عمیر، این دوتا از کتاب ابن ابی عمیر، روایت عبدالرحمن ابن حجاج که هم سوال است هم سلم هست هم نکته فرق بین سلم با آن، چرا سلم درست است؟ چون یسمونه سلما، می گوید همین که گفتی سلفی فروختم یعنی الان نیست پس آن وقت این ذیل احتمالا این جا بوده. احتمال دارد کلینی سه تا روایت را آورده، دو تایش از کتاب ابن ابی عمیر است. یکیش از یحیی ابن الحجاج است و یکیش از خالد، عبدالرحمن ابن حجاج است، اگر این ها را با همدیگر خوب دقت بکنید به احتمال قوی در

کتاب ابن ابی عمیر سوال سلفیش برداشته شده یا از نسخه افتاده است. اگر این جور معنا بکنیم تمام شبهات و این بحث هایی که آقایان کردند همه اش پی کار خودش می رود. مطلب این بوده سه فرض است، امام می گویند در دو فرض درست است در یک فرض باطل است. معیارش هم نحوه خرید و فروش است. اگر گفتید ده کیلو چای فروختم و چایی ندارید این بیع ما لیس عنده است این باطل است. اگر گفتی ده کیلو چای می فروشم این درست، اگر گفتی ده کیلو انار می فروشم بعد از یک ماه، این هم درست است. این دیگر بیع ما لیس عنده نیست چون توش کلمه سلف آورد، یسمونه سلفا یعنی این. یسمونه سلما، این اصلا اسمش سلم است، سلم یعنی کالا متاخر است، معنای سلم همین است. عنوان عوض شد.

آن وقت مرحوم شیخ صدوق از این سه تا روایت هیچ کدام را نیاورده است. مرحوم شیخ طوسی از این سه تا روایت دو تا را آورده است، انصافا کار کلینی دقیق تر است، اگر این تصویری که بنده به ذهنم رسیده کلینی دو تا روایت را از کتاب ابن ابی عمیر آورده با اختلاف سند، یکی را هم از طریق احمد ابن محمد احتمالا از محمد ابن عیسی عبیدی نقل کرده، سه تا حدیث را آورده پس بنابراین اگر سه تا حدیث را به هم بزنیم این این طور می شود که إنما يحلل الكلام و يحرم الكلام شما می توانید عقدی را ببینید به حسب ظاهر مثل هم اند اما یکیش درست است یکیش درست نیست. اگر گفتید ده کیلو چای فروختم به کیلویی صد هزار تومان این درست نیست. این بیع ما لیس عنده است. اگر گفتی ده کیلو انگور فروختم بعد از یک ماه بعد از رسیدن انگور، سلفا بهت فروختم این درست است. با این که این هم نیست، مع أنه باع ما لیس عندک، بیع هم انجام داد، گفت فروختم، بالفعل فروخت. لیس إن شاء اخذ و إن شاء ترک، فروخت و بیع تمام شد

اگر این مقدماتی که گفتیم درست باشد معلوم می شود کلینی را تقریبا باید گفت لسان الغیب است، یعنی کار فوق العاده ای را انجام داده است

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين